

## بعضی از اشتباهات در تاریخ بر اوان

۲

۷- ج ۳، ص ۳۳۵، پاورقی. رباعی را بخیم نسبت داده و آنرا چنین نقل کرده :  
بت گفت به بت پرست کای عابد ما      دانی ز چه روی گشته ساجد ما  
بر ما بجمال خود تجلی کرد است      آن شخص که زتست ناظرای شاهد ما

مصراع چهارم دارای وزن عروضی نیست : حرف صاد در کلمه « شخص » ساکن دوم است و ازینرو میباید متحرک شود ، ولی ظاهراً بر اوان آنرا از وزن ساقط شمرده است (ر.ک ماده يك در مقاله حاضر) . مصراع را میتوان اینطور موزون کرد : آن کس که زتست ناظر الخ ، یا : آن کو از تست ناظر الخ ، یا : آن شخص که هست ناظر الخ .

۸- ج ۳، ص ۴۸۵-۴۸۶. ابیاتی را از مثنوی انیس العارفين قاسم الانوار نقل میکنند که قاسمی در آنها روایت بر خورد بین سعدی و شیخ صفی اردبیلی را باز گو کرده است. بر اوان این بیتها را در انگلیسی ترجمه نکرده بلکه مفهوم آنها را بطور قشرده بیان نموده است. خلاصه اش می رساند که او معانی ابیات را درست درک نکرده است . بنده ابیاتی ازین مقطوعه را که با ما نحن فیه بستگی دارد در زیر می آورد :

|                              |                                       |
|------------------------------|---------------------------------------|
| پیشوای دین صفی‌الاصفیا ...   | شیخ عالم آفتاب اولیا                  |
| شیخ سعدی شیخ را دمساز شد ... | چون بشهر شهره شیراز شد                |
| قصه با شیخ سعدی گفت باز      | از کمال همت خود با کماز [ = شیخ صفی ] |
| وز کمال همتش حیران بماند     | چون شنید این قصه سرگردان بماند        |
| وز کمال همت خود سر بلند      | شیخ را گفت ای بمعنی بهره مند          |
| مرغ سعدی را نبود است آشیان   | آن مقامی را که فرمودی نشان            |
| عاجزم در سر این معنی عظیم    | در دلم شد زین سخن دردی مقیم           |
| گوهری چندی دهم از کان خویش   | لیکن ار کوئی من از دیوان خویش         |
| جان ما از غیر جانان است فرد  | در جوابش گفت شیخ از عین درد           |
| نیستم پروای دیوان کسی ...    | در دل از دیوان حق دارم بسی            |
| شیخ را گفت ای بزرگ کامکار    | شیخ سعدی زین سخن بگریست زار           |
| برده در حال میدان طرب        | گوی دولت را بچوگان طلب                |

۱- کذا فی الاصل. ظ : هال = دو میل که در دو طرف میدان سازند و گوی بازان در میان آن دو میل گوی بازند . چنانچه مولوی گفته : شاد باش ای مقبل فرخنده حال گوی معنی را همی برسوی «هال» . فرهنگ انجمن آرای ناصری. در بعضی کتب لغت «هالگاه» بمفهوم میدان چوگان بازی نیز آمده . در بیت قاسمی «هال میدان» بسکون لام (مرکب مقلوب اضافی) هم میتواند باشد و بتحریک لام (کسره اضافه) هم.

داری الحق ملکیت بی منتها یرلغش الله یرهدی من یشا

خلاصه‌ای که براون ازین بیتها کرده ترجمه‌اش در فارسی این است :

و ما ازین مقطوعه درمی‌یابیم که شیخ صفی‌الدین در زمان اقامت در شیراز با سعدی بزرگ آشنا شد. سعدی از تقدس و حرارت عرفانی او چنان قبول اثر نموده که با شیخ پیشنهاد کرد که منظوماتی چند در مدیحه‌اش در دیوان خود بیفزاید. ولی صفی‌الدین از قبول این پیشنهاد ازین جهت انکار کرد که او با معشوق چنان مشغول است که دیگر نمی‌تواند با غیر او ملتفت شود. انکاری که ظاهراً بیچاره سعدی را مایه کمی دلنگی شد ازینرو که او زار بگریست : در حالیکه همت بلند شیخ را آفرین می‌گفت .

عبارتی از براون که با خط درشت تر چاپ شده مورد نظر بنده است بیتی که استاد آنرا چنین تعبیر کرد این است :

لیکن ارگویی من از دیوان خویش گوهری چندی دهم از کان خویش

ولی بر متامل پوشیده نیست که «مطلب سعدی دیگر است». معنای واقعی بیت این است که سعدی از شیخ اذن خواست تا از دیوان خود شعری چند پیشش برخواند. مسلماً «کان خویش» تعبیر از دیوان سعدی می‌باشد. ولی حرف «از» که پیشش آمده است بکلی منافی مفهوم «افزودن» است (براون : منظوماتی ... در دیوان خود بیفزاید). بر همین اساس غلط بود که براون بیان خود را پی‌ریزی کرد و گفت که سعدی می‌خواست مدیحه‌اش را در دیوان خویش اضافه نماید و چون شیخ قبول نکرد دلنگ شد و بگریست .

تلخیص صحیحی از ابیات قاسم‌الانوار چنین است که شیخ صفی و سعدی در شیراز با همدیگر برخورد نمودند. شیخ صفی اسراری از عوالم عرفانی را پیش سعدی بیان نمود. سعدی عرض کرد که او از ادراک آن رازها و با از پاسخ آوردن به آنها عاجز می‌باشد زیرا منزلتی در عرفان که شیخ را حاصل آمده او را میسر نیست ؛ ولی اگر اذن یابد میتواند شعری از دیوان خویش حضور شیخ عرضه نماید. شیخ در جواب گفت که او را دیوان حق مستحضر است و غیر آن دیوان او را پروای دیوان کسی نیست (گویی شیخ در پرده این پاسخ سعدی را اندرز نیز داد که او را هم باید دست‌از این نوع ژانر یافته برداشت). سعدی جنبه اندرزی این پاسخ را دریافته شروع بهایهای گریستن و مدح شیخ گفتن کرد .

شرحی که براون در جای دیگر کتاب (ج ۳ ، ص ۴۲) از همین ملاقات آورده (که ظاهراً متکی بر روایت صفوة الصفا میباشد) ازینقرار است :

در زمان اقامت در شیراز او [ شیخ صفی ] با سعدی . . . آشنا شد ولی ظاهراً از او [ از سعدی ] سوءظنی پیدا کرد . واقعاً چنان می‌نماید که او با آن سخنور با تندری رفتار کرد ، چنانکه نسخه‌ای از اشعار شاعر را نیز که دستنویس خودش بوده پذیرفت .

در این روایت نیز ذکری ازین نیست که سعدی می‌خواست مدیحه‌ای برای شیخ صفی بنویسد ولی شیخ از قبول اینمعنی ابا کرد . آنچه ازین روایت حاصل آید اینست که سعدی دستوری خواست تا دیوان خویش را که بخط خودش بود بشیخ صفی تقدیم کند ولی شیخ رد این-التجا نمود . این معنی را از بیت قاسمی ( لیکن ارگویی الخ ) نیز میتوان استنباط کرد . بنده در فوق بیت مزبور را طبق سیاق سخن چنین تعبیر کرده‌ام که سعدی میخواست شعر

خود را روبروی شیخ انشاد کند . ولی اگر حین توضیح روایت صفوة الصفا در نظر باشد آن بیت را نیز میتوان چنین معنی کرد که سعدی میخواست نسخه‌ای از منظومات خود را بشیخ اتحاف کند. مقصود نگارنده این است که بین ابیات قاسمی و روایت صفوة الصفا منافاتی درمیان نیست ؛ ولی تعبیری که براون از ابیات قاسمی کرده نه در جای خود صحت و نه با روایت صفوة الصفا سازش دارد .

۸- ج ۳، ص ۴۷۲ - قطعه‌ای از قاسم الانوار با ترجمه انگلیسی نقل کرده است . حین ترجمه قطعه مزبور براون را سهوی روی داده بود که بعداً بر آن مطلع شد و در ج ۴ ص ۴۴۵ ، ، پاورقی ۴ ، با اشتباه خود معترف شد ؛ ولی همانجا در قرائت آن قطعه يك تصحیح قیاسی را نیز پیشنهاد کرد که حقیقه غیر لازم است . در واقع قطعه قاسمی بی‌هیچگونه تصحیح و تغییر بکلی درست میباشد . چون این بحث خالی از فائدت نیست آنرا با قدری تفصیل می‌نویسم . اولاً ، اینک قطعه قاسمی با تمهید و ترجمه بیت اول از براون که من بنده برای سهولت خوانندگان هر دو را بفارسی برگردانده‌ام . (چون اشتباه براون در فهم معنای بیت اول بود و بس در اینجا نیز همان يك بیت است که مورد مذاقه قرار می‌گیرد) :

« هنگام وفات شیخ صفی ، پدر شیخ صدرالدین ، او [ قاسم الانوار ] اشعار زیر را نظم کرد :

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| صدر ولایت که نقد شیخ صفی است   | قرب نود سال بود رهبر این راه    |
| جانش بوقت رحیل عطسه زد و گفت   | یا مملک الموت قد و صلت الی الله |
| حالت او را ملک چو دید عجب ماند | گفت که یا شیخ الف یرحمک الله    |
| سوخته قاسمی ز فرقت خسواجه      | صبر کن اندر فراق صبرک الله      |

« نماینده عمده ولایت که در واقع شیخ صفی است ۱ قریب به نود سال رهبر این راه بود... »

گرچه در واقع قطعه فوق بموقع درگذشت شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی الدین اردبیلی گفته شده است ولی براون در وهله اول یعنی وقت ترجمه کردن آنرا منسوب برحلت شیخ صفی الدین پنداشت. این اشتباه ناشی بود از سهو براون در تعیین معنای لفظ «نقد». براون آنرا در واقع ( « actually » ) ترجمه کرده است در حالیکه اینجا مدلول لغویش مال و ثروت و مدلول مجازیش فرزند میباشد. عجب تر این است که براون کلمه «نقد» را مکسور بکسره اضافه نیز نوشته است. اگر نقد بمعنای «واقعا» می‌بود کسره اضافه نمی‌داشت. یعنی در آن صورت قرائت مصراع می‌بایست چنین باشد: صدر ولایت که «نقد» شاه صفی است.

در بیت نخستین قرینه لفظی «صدر ولایت» نیز دلالت بر این معنی می‌کند کسه قطعه مزبور با درگذشت صدرالدین بستگی دارد نه با رحلت صفی الدین زیرا بدیهی است که شاعر اینجا ترکیب «صدر ولایت» را با رعایت لقب صدرالدین آورده است .

قراین تاریخی زیر نیز ایجاب میکند که این قطعه باید مربوط بوفات صدرالدین دانسته شود نه با وفات صفی الدین :

1- «The chief representative of saintship, who is actually Shaykh Safi.»

قرینه اول - شاعر در بیت نخستین عمرشخص متوفی را نود سال میگوید. سنین عمر شیخ صفی ۳-۱۲۵۲-۶۵۰ (براون، ج ۴، ص ۳۷) ۷۳۵۱۳۳۴ (ایضاً، ج ۴، ص ۱۹ و ۳۸ و ۱۳) بوده، یعنی او بحسب تقویم قمری هشتاد و پنج سال عمر یافت: در مقابل، سنین عمر پسرش صدرالدین چنین است: ۳-۱۳۰۳-۷۰۴-۱۳۹۲-۷۹۴ (ایضاً، ج ۴، ص ۴۴) یعنی عمرش درست بالغ بر نودسال شد. این رقم اخیر عیناً مطابق بگفته قاسمی است.

قرینه دوم - در فوق گفته شد که شاه صفی در ۷۳۵۱۳۳۴ بدرود حیات گفت، در حالیکه ولادت سراینده این قطعه (قاسم الانوار) بیست و دو سال بعد ازین تاریخ یعنی در ۱۳۵۶، ۷۵۷، اتفاق افتاد (براون، ج ۳، ص ۴۷۳) پس بدیهی است که هنگام وفات صفی الدین قاسم الانوار هنوز پا دنیا ننهاده بود که این قطعه را میسرود. اما حین درگذشت صدرالدین سن قاسمی بالغ بر ۳۷ شده بود و شکی نیست که قطعه او راجع به همین پیش آمد اخیر است. قرینه سوم (که از همه قراین تاریخی قویتر است) - در مصراع نخستین بیت آخر، قاسمی از «سوختن بفرقت خواجه» (= پیر طریقت، مراد) حرف میزند. در فوق تذکر داده ام که شیخ صفی ۲۲ سال پیش از ولادت قاسمی در گذشته بود، پس نمی شد او پیر قاسمی باشد، و نه امکان داشت قاسمی در فرقت او بسوزد (چون قاسمی هیچگاه با قربت صفی الدین برخورداری نداشته بود سوختنش در فراق شیخ صفی چه معنی دارد؟)

در مقابل، قاسمی هنگام رحلت صدرالدین سی و هفت ساله بوده، و نیز از مریدان پرشورا و بشمار می آمد. (براون، مکرر: ج ۳، ص ۴۷۳/۴، و باز ج ۴، ص ۴۴). پس حتماً باید این قطعه متعلق بوفات صدرالدین باشد.

چنانکه در فوق گفته شد، چندی بعدی براون هم با شکیبای خود پی برد و در جلد چهارم کتاب آنرا تصحیح کرد. ولی اگر در استدراکش دقت کرده شود چنین می نماید که از جمله قراین سه گانه تاریخی که در فوق مذکور شد نگاهش گویا صرفاً بقرینه اول رسیده باشد. بعلاوه، تردیدش در باره کلمه نقد همچنان باقی ماند، حتی او توصیه کرد که آنرا با نجل یا لفظ هموزن دیگری بمعنای فرزند تبدیل دهند. اما در واقع اینجا حاجت هیچگونه تغییر و تبدیل نیست. کلمه نقد بمعنای فرزند از مصطلحاتی است معروف و بین سخنوران مطرد. عرفی راست: زلال چشمه امید، نقد اکبر شاه طراز دولت جاوید، شاهزاده سلیم

۹- ج ۴، ص ۱۶۴ - راجع بعرفی و صایب می نویسد:

«شهرت ایشان در هند و ترکیه بیشتر بود تا در ایران. علت این امر چنانکه بعضی رفیقان ایرانی من تشخیص کرده اند اینست که شعر ایشان [= شعر عرفی و صایب] را میتوان به آسانی فهم کرد. پس ایشان نزد بیرونیان مقبول تر می باشند. شعر دقیقی (subtle) که در ایران پسندیده است از فهم این خارجیان بیرون است.»

بعقیده بنده حقیقت راست بعکس این است. در هندوستان شعر دقیق و نازک مورد پسند عموم است و در ایران شعر سهل و ساده. احیای سبک قدما که با این جدیت چشم گیری در

ایران کنونی دنبال می‌شود مبتنی بر همین است که از صفا و سادگی بهره‌مند می‌باشد. در ایران فرخی و منوچهری جلب قلوب سخن‌دوستان می‌کنند و در هندوستان ظهوری و عرفی، فهم شعر فرخی و منوچهری بمراتب آسانتر است تا فهم شعر ظهوری و عرفی.

از سخنوران بنام ایران همین يك خاقانی است که شعرش در اغلاق انگشت نماست. ولی طورش طور دیگر است. مغلق‌گویی خاقانی تا حد مهمل‌گویی رسیده است (جدال بنده با خاقانی در زمینه قصاید است نه در صحنه غزلیات، تا آقای علی دشتی بجان این خسته جان نیفتند). بیشتر می‌بینیم که اشکال شعرش از دقت و نزاکت معنی سرچشمه نمی‌گیرد بلکه ناشی از بکار بردن تلمیح‌جات و اصطلاحات غریب و مهجور می‌باشد. در فهم شعر خاقانی چندان حدت ذهن در کار نیست، آنچه بیشتر در کار است تصفح کتب لغات و تفحص روایات و اخبار است. اگر متتبع را حسن اتفاق مساعد گردد و او در دفتری کهن با چگونگی تلمیح‌خاقانی آشنا شود دیگر هیچ دشواری در فهم معنی باقی نمی‌ماند.

اما می‌باید این حقیقت را نیز معترف شد که در اغلب موارد حاصل این همه تلاش و تفحص از ه کوه‌کنند و گاه بر آوردن «بیش نیست و مفهومی که از شعر بدست می‌آید از مزایای شیوایی و استحسان فاقد می‌باشد.

معضلات عرفی و نظیری و امثال ایشان دیگر گونه است. چون متتبع بعد کاوش و مذاقه ذهنی پی بمفهوم ایشان برد، اگر نه همواره، اما چه بسا که آنرا از زیبایی برخوردار می‌یابد. خیالشان نازکی و لطافت هم که ندارد بی‌علو و مناعت نیست.

۱۰- ج ۴، ص ۱۷۵- در یک بند ملامحتشم قافیه بی‌تی را غلط آورده و بالنتیجه این غلط در ترجمه هم راه یافته است:

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن بعرضه محشر بهم‌زنند  
 «Alas for that time when the youths of the Holy House shall dash together their crimson shrouds in the Resurrection Plain!»

یعنی: فریاد از آن هنگام که جوانان خانه مقدس کف‌های سرخ ایشان را در میدان قیامت بهم خواهند زد. در واقع قافیه بیت مزبور «قدم» است، نه «بهم»، یعنی: گلگون کفن بعرضه محشر قدم‌زنند.

براون «گلگون کفن» را مرکب توصیفی بقلب اضافه (کفن گلگون) دانسته و آنرا مفعول «بهم‌زنند» پنداشته است، در حالیکه «گلگون کفن» اسم صفت مرکب و حال «جوانان اهل بیت» است. می‌باید در انگلیسی ترجمه بیت چنین کرده شود:

Alas for that time when the youths of the Holy House in crimson shrouds shall march forward in the Resurrection Plain

علاوه فساد معنوی، در قرائت مختار براون قباحه دیگری نیز وجود دارد. در این بند قافیه بیت آتی نیز «بهم» است. در فارسی برای تکرار قافیه دوری بیش ازین باید، والا

ایطاست ، و آن عیبی است فاحش ۱ .

۱۱- ج ۴، ص ۱۷۸ (ترجمه: ص ۱۸۰) - در شعری از قآنی کلمه خلق بجاء معجمه را بجای خلق بجاء مهمله نوشته و ترجمه را نیز غلط کرده است :

میر سپه که بد ؟ عمر سعد ، او برید خلق عزیز فاطمه ، نه شمر بیحیا

«Who was the chief of the army? Umar ibn Sadi' Dib he Cut down Fatima' s dear folk? No, shameless Shimr!»

فارسی ترجمه مصراع دوم: آیا او بود که (نخل وجود) خانواده عزیز فاطمه را برید و از پا درآورد ؟ نی ، شمر بیحیا .

قرائت و ترجمه صحیح این مصراع چنین است: خلق عزیز فاطمه نی شمر بیحیا  
Did he cut the throat of Fatima, s darling? No, shameless Shimr !

ساخت هر چه خواهند بنویسند ، بر خواننده است که ذوق و خرد را رهنمون سازد و هر جالازم بیند تصحیح قیاسی بعمل آرد. عاقلان پیرو نطق نشوید .

۱ - همسانی است بین این بیت محشتم و مقطع زیر نظیری که از آن نتوان گذشت :

چون بگذرد نظیری خونین کفن بحشر خلقی فغان کنند که این دادخواه کیست

بمقیده راقم بیت‌ملا از بیت نظیری پرشورتر است ، هم در اجمال معنی و هم در تفصیل آن . نظیری خود را خونین کفن گفته است و محشتم جوانان اهل بیت را . مناعتی را که از ذکر اهل بیت در شعر محشتم فراهم آمده میتوان عرضی و اتفاقی گفت، نه محصول صنعتگری شاعر ؛ اما جز این نیز باید معترف شد که جوانان را کفن پوش گفتن سوزندگی بیشتری دارد . چندواند عمر نظیری بر شنونده معلوم نیست ، ولی بیت محشتم علناً میگوید که این گلگون کفنان جوان سال میباشد . «بگذرد» نظیری سرسری است ؛ در مقابل ، «قدم‌زنند» محشتم طلسمی است از عزم و جزم . بعلاوه ، «فریاد آن زمان» محشتم از مصراع دوم نظیری چنان پرهیجان‌تر است که گویی نسبتی در میان نیست . اطلاق «خلقی» بربك گروه مردم میباشد (ظهير : تومیش در نظاره و خلقی در انتظار) . اگر مفهومش پهن‌تر ازین هم باشد باز نمی‌تواند از حدود «جمع اهل محشر» گام فراتر نهد . تأثرات این «جمع اهل محشر» نیز بقید بیان آمده است و ازینرو محدود شده است . این تأثرات محصور و معدودشان چنین است که ایشان از نظاره خستگی مظلوم و از تصور قساوت ظالم در اسف و عجب می‌افتند و غوغا برآوردند که «این دادخواه کیست» ؟ علی‌العکس ، ملامحشتم تأثیر این منظره خونین را فقط بیک قسمت از قسمتهای بی‌عدومر کاینات اختصاص نمی‌دهد ، بلکه آنرا با تصور بشری رویا روی نهاده بی‌قید می‌گذارد . اگر از سراحت گذشته و به ایما و اشارت نظر کرده شود می‌بینیم که اهل قیامت نظیری از آشوب‌انگیزی آن دادخواه می‌ترسند ، و ملامحشتم از آن هنگام آشوبناک ( : فریاد از آن زمان) . بدیهی است که حیطة توانائی يك دادخواه محدود میباشد ، پس هر ترسی که از او باشد نیز محدود خواهد بود . ولی وسعت ظرف زمان نامحصور است . هر نوع و هر مقدار فتنه و آشوب که باشد در آن ظرف میتواند بگنجد . بنا برین هر ترس و بیمی که از هنگام و زمان باشد مثل خودش نامحصور خواهد بود .